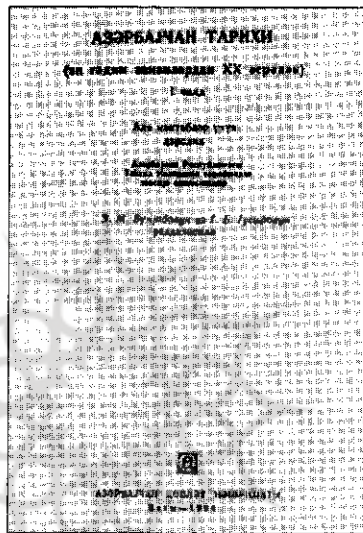


نقدی بر کتاب

تاریخ دانشگاهی جمهوری آذربایجان



○ تاریخ آذربایجان
○ تألیف: جمعی از اساتید دانشگاه باکو
(زیر نظر ضیاء بنیاد اف)
○ ناشر: باکو، ۱۹۹۴، ۶۸۸ ص

○ حسین احمدی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

یا «اطلاعات تاریخی را تحریف نموده» پاسخگوی نیازهای علمی جامعه خواهد بود؟ آیا نیازی به این نیست که مطالب ارائه شده، در ظرف علمی که پایه‌های آن منابع و اسناد باشند گنجانده شوند؟ به مطالب ذیل توجه کنید:

«مهد اولیه تمدن بشری و پیدایش شهرنشینی در ایران بوده است... براساس تحقیقات انجام شده! دوازده میلیون سال پیش انسان‌هایی شبیه به میمون در اطراف قره‌باغ در محدوده آلبانیا حضور داشته‌اند که اینها تمدن قوروجای را که اولین مرحله از عمر آن یک میلیون و نیم سال بوده است پدید آورده‌اند... تحقیقات باستان‌شناسی نشان می‌دهد که یک میلیون تا یک میلیون و دویست هزار سال قبل با تغییر شرایط اقلیمی تمدن قوروجای به غازآریخ منتقل شد... اجاق‌های به‌کار رفته برای گرما، در این دوره تمدنی هفتصد هزار سال عمر دارند.»

«یکی از مؤلفان عرب! اراضی بین رود ارس تا دربند را آذربایجان علیا، ایران نامیده است.»

«در منابع عربی گفته می‌شود آذربایجان کشوری است که از زمان‌های قدیم توسط اقوام ترک مسکون شده است.»

مالیات گرفتن عباسیان از منابع نفت باکو سخن راندن از کشوری به نام آذربایجان در دوره تسلط اعراب که مرزهای آن از شمال به دربند و از جنوب به همدان ختم می‌شد و ترک دانستن اولین دولت‌های تشکیل شده تا حدود بین‌النهرین و خلیج فارس - حتی دولت ماد - در همین مجموعه جای می‌گیرد.

کتاب تاریخ آذربایجان نوشته جمعی از اساتید دانشگاه باکو زیر نظر ضیاء بنیاد اف، به عنوان کتاب درسی برای دانشجویان دانشگاه‌های جمهوری آذربایجان تدوین گردیده است. این کتاب ۶۸۸ صفحه‌ای تاریخ ایران و آذربایجان را از قدیمی‌ترین ایام تا سال ۱۹۱۷ م مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده و به زبان ترکی با الفبای کریل در سال ۱۹۹۴ م با جلد گالینگور در باکو چاپ و منتشر شده است.

کتاب دارای بیست و دو فصل و هر فصل به تناسب موضوع به چندین بخش تقسیم شده که هر فصل یا بخش آن به وسیله یکی از اساتید دانشگاه باکو نوشته شده است.

نکته حائز اهمیت در تاریخ‌نگاری - آن هم تاریخی که حداقل چندین نسل با مؤلف فاصله دارد - استفاده از منابع مستند با ذکر ارجاعات لازم است در حالی که در این کتاب نویسندگان، هیچ پانویست یا زیرنویسی برای نظرات ارائه شده، ذکر نکرده‌اند و اگر نامی از کتاب یا نویسنده‌ای برده‌اند، صفحه یا صفحات مورد استناد را درج نکرده‌اند. چگونه می‌توان به تحقیقات جدید تاریخی استناد جست در صورتی که فاقد سندیت لازم است؟ با این وصف، فرق نوشتن تاریخ بدون ارجاع با تخیل و رمان چیست؟ آیا عدم ارجاع به منابع باعث نمی‌شود که هر نویسنده‌ای با نوشتن هرگونه مطلبی آن را «تاریخی» جلوه دهد؟ آیا نباید مطالب تاریخی نوشته شده در درون مرزها مطابق موازین روش تحقیق مورد تأیید محققین و پژوهشگران فرامرسی باشد؟ آیا در نظریه‌های ارائه شده از سوی پژوهشگران به کار بردن جملاتی چون «به کلی دروغ است»

با مطالعه کتاب «تاریخ آذربایجان» مشخص می‌شود که شیوه تاریخ‌نویسی این دسته از محققان تحت تأثیر تاریخ‌نویسی مورخین شوروی بوده است. تقسیم‌بندی منابع تاریخی به منابع سرمایه‌داری و امپریالیزم و یا تقسیم تاریخ به کمون اولیه و جامعه اشتراکی و سوسیالیستی دانستن نهضت مزدک، نمونه‌ای چند از این روند است

با مطالعه کتاب فوق مشخص می‌شود شیوه تاریخ‌نویسی این دسته از محققین تحت تأثیر تاریخ‌نویسی مورخین شوروی بوده است. تقسیم‌بندی منابع تاریخی به منابع سرمایه‌داری و امپریالیزم و یا تقسیم تاریخ به کمون اولیه و جامعه اشتراکی سوسیالیست و کمونیست دانستن مزدک نمونه‌ای چند از این روند است. دریاچه نگاه نویسندگان کتاب به اسلام و شیعه نیز همان زاویه دید مورخین شوروی می‌باشد:

آوردن اصطلاح [حضرت] «محمد مکه‌ای» و «دولت فتودال و اشغالگر او»^{۱۰} دین سلطه‌گر جدید اعراب که به آنها سعادت و امنیت را وعده می‌داد. بابک می‌خواست اسلام را نابود کند گرچه نابود نشد ولی خلافت اسلامی تکان خورد.^{۱۱} خرمیان احکام اسلام را رد می‌کردند و آیین آذربایجان! را در مقابل آن قرار می‌دادند.^{۱۲}

روزی که بابک اسیر شد عید مسلمانان بود.^{۱۳} دفاع از ازدواج با محارم در دوره بابک - که نویسنده معتقد است از دوره مزدک گرفته شده است و توجه آن به «صورت بقایای روابط خانوادگی ملت‌های قدیم می‌توان نگاه کرد.»^{۱۴}

تقسیم کردن فروع دین به نماز، روزه، حج، جهاد، خمس و زکات غافل از آن که امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری نیز از اجزای فروع دین است.^{۱۵}

اکثر نویسندگان کتاب به نقل از منابع یونانی و عربی منطقه قفقاز شرقی را در قبل از اسلام، آلبانیا و در بعد از اسلام اران نامیده‌اند و منطقه جنوب ارس را آتروپاتنا، آتروپاتگان، آذربایگان و آذربایجان نامیده‌اند.^{۱۶} ولی در همان صفحات یا صفحات دیگری از اصطلاح آذربایجان شمالی و جنوبی برای دوره‌های تاریخی ذکر شده استفاده و ادعا کرده‌اند: «در دوره ورود اسلام هر دو بخش آذربایجان جزو جانشین واحدی بود که جانشین آن در دربار اقامت داشت»^{۱۷} اما در جای دیگر و نویسنده‌ای دیگر آورده است: «پس از اشغال اعراب، آلبانیا فقط به اراضی قره‌باغ علیا (آرساخ) اطلاق و کل کشور اران نامیده می‌شد.»^{۱۸}

با مطالعه متن کتاب و نقشه‌های ضمیمه در پایان آن، مشاهده می‌شود که بخشی از خاک ارمنستان، گرجستان و روسیه و تمامی استان‌های اردبیل، آذربایجان شرقی، زنجان و آذربایجان غربی و بخشی از استان‌های کردستان، همدان، قزوین، گیلان و حتی مازندران در محدوده کشور مورد نظر نویسندگان قرار می‌گیرد.

در تقسیم‌بندی و معرفی منابع تاریخ آذربایجان ضمن نام بردن از منابع سریانی، یونانی و ارمنی، از منابع ایرانی یا فارسی نامی برده نمی‌شود و کتاب‌های نویسندگانی چون حسن بیگ روملو، اسکندر بیگ منشی، عطا ملک جوینی، خواندمیر، میربحیجی قزوینی، محمدطاهر وحید، خواجه رشیدالدین فضل‌الله و حمدالله مستوفی در مجموعه منابع قرون وسطی و بعضی از کتاب‌های نویسندگان دیگر ایرانی جزو منابع مشرق یا حتی در زمره منابع

عربی قرار می‌گیرد.^{۱۹}

حساسیت روی نام «ایران» حتی در لابلای متن کتاب نیز به طور مکرر مشاهده می‌شود. نویسندگان کتاب در جایی ضمن صحبت از تجارت روس‌ها می‌نویسند: «روس‌ها از طریق دن و ولگا به دریای خزر آمده، به وسیله کاروان‌های شتر کالاهای تجاری را از راه‌های خشکی؛ به بغداد می‌بردند.»^{۲۰}

نحوه حضور ترکان:

نویسندگان کتاب متفق‌الرای هستند که آلبانیای قفقاز از قدیم الایام ترک‌نشین بوده و ترکان مهاجر با ورود خود به آنها افزوده گشته‌اند:

«این یک حقیقت تاریخی است که اولین و قدیمی‌ترین ساکنان آذربایجان طوایف ترک بوده‌اند. ترک‌ها در اراضی وسیعی زندگی می‌کردند و گاه‌گاهی در معرض جابه‌جایی قرار می‌گرفتند.»^{۲۱}

«در دوره ساسانیان مهاجرت عظیم ترکان از گذرگاه دربند با آمدن طوایف کیمر، سکیت و ساک در نیمه دوم قرن هشتم تا نیمه اول قرن هفتم قبل از میلاد آغاز شد. دیوارهای سنگی، سدها و قلعه‌هایی که فرمانروایان ساسانی در آلبانیا ساختند نتوانست مانع مهاجرت آنها گردد. آنها با ریشه‌های خانوادگی خود که در اینجا زندگی می‌کردند، متحد می‌شوند و درهم می‌آمیزند و ساکن می‌شوند... مهاجرت دوم با آمدن طوایف کنگر، پچتق، بلغار، قیچاق، صابیر، خزر، تورک، هپتال، انگور، روز و بارسیل همراه بود که این اقوام ترک در اتحادیه هون متحد شده بودند... مهاجرت ادواری طوایف ترک به منطقه، با آمدن ترک‌های سلجوقی آغاز شد و در قرون بعد ادامه یافت. سپاه سلجوقی که طغرل بیگ ریاست آن را بر عهده داشت، در اواسط دهه پنجاه قرن ۱۱ وارد منطقه شدند. قبل از آن نیز چندین بار به آذربایجان آمده بودند ولی سلجوقیان تحت فرمان طغرل بیگ از نظر دین و نژاد با مردم ترک محلی خویشاوند بودند. ترک‌های بومی با ترک‌های سلجوقی دارای نزدیکی زبانی یکسان بودند. آنها برخلاف پیشینیان خود نه از دربند بلکه از جنوب و از طریق ایران! آمدند و پس از استقرار به زندگی یکجانشین روی آوردند.»^{۲۲}

«در اواسط قرن سیزدهم (میلادی) در دوره هولاکوخان مغول بیش از بیست طایفه مغول - ترک به منطقه آمدند و انتخاب تبریز و مراغه به عنوان پایتخت، سرانجام انتخاب قره‌باغ به عنوان قشلاق ایلخانان منجر به تلاش برخی طوایف برای رسیدن به اران شد. طوایف سولدوز، چوپانی، جلایری، جغتای گورگان، سوکانیت، جرات، بودات، ایرات، دلمان، آقوت، تاتار و غیره در این دوره به آذربایجان آمده و ساکن شدند. طوایف ترک در ترکیب آنها از اکثریت برخوردار بود. ساکن شدن طوایف ترک و آمیختن آنها با مردم محلی در ترکیب نژادی مردم تأثیر گذاشت و منجر به افزایش جمعیت ترک در کشور شد.»^{۲۳}

در جای دیگر درخصوص ملت و زبان آذربایجان آمده است: «سرزمین‌هایی را که ترک‌های آذری [در آن] به صورت یک ملت درآمد

در تقسیم‌بندی و معرفی منابع تاریخی آذربایجان ضمن نام بردن از منابع سریانی، یونانی و ارمنی، از منابع ایرانی و فارسی نامی برده نمی‌شود و کتاب‌های نویسندگانی چون حسن بیگ روملو، اسکندر بیگ منشی، عظاملک جوینی، خواندمیر، میریحیی قزوینی، محمدظاهر وحید،

خواجه رشیدالدین فضل الله و حمدالله مستوفی در مجموعه منابع قرون وسطی و

بعضی از کتاب‌های نویسندگان دیگر ایرانی جزو منابع شرق یا حتی

در زمره منابع عربی قرار می‌گیرند

شدن آلبان‌ها و اوتی‌ها به عنوان اقوام قفقازی زبان با حقیقت تاریخی یکسان گردیدن آنها با اودین‌ها، سختیت ندارد.

فرآیند ترک شدن از دوره ساسانی و در نتیجه آمیخته شدن بومیان ترک با اغوزهایی که از جنوب و قپچاق‌هایی که از شمال آمده بودند صورت گرفته است.^{۳۱}

نویسندگان با وجود اصرار به ترک بودن آذربایجان از قدیم‌الایام، معترف به وجود و حضور اقوام غیرترک همچون تالش‌ها، تات‌ها، لاهیجی‌ها، ارمنیان، لرگی‌ها و اودین‌ها که از نظر زبانی و نژادی با آنان فرق دارند. در سرزمین قفقاز شرقی هستند، اما درخصوص چگونگی حضور اقوام فارس زبان در منطقه می‌نویسند:

«شاهان ساسانی برای جلوگیری از مهاجرت طوایف شمال قفقاز به آلبانیا موانعی مانند دیوارها، سدهای دفاعی و قلعه‌های متعدد ایجاد کردند، اما چون این تمهیدات کافی نبود بدین منظور اقوام فارسی زبان ایرانی را کوچ داده و در این منطقه ساکن کردند. این سیاست ساسانیان همچنین در پی تأمین زمین مورد نیاز حاصل‌خیز کشاورزی برای این گروه از مردم ایران بود. این گروه از مهاجران در اطراف راه‌هایی که از شمال به جنوب امتداد داشت و دارای ماهیت استراتژیکی بود ساکن شدند.»^{۳۲}

مؤلفین تاریخ آذربایجان به این نکته که استحکامات یاد شده در دوره ساسانیان در دریند ایجاد شد و این نقطه با شمالی‌ترین نقطه سکونت تالش‌ها در لنکران فرسنگ‌ها فاصله دارد، توجهی نکرده‌اند.

آنها همچنین درباره ارمنیان می‌نویسند:

«مردم مسیحی آذربایجان که به زبان‌های مختلف ترکی - فارسی صحبت می‌کردند اساساً در قره‌باغ علیا (آرساخ) مستقر بودند و به تدریج تحت فشار کلیسای گریگوریان در معرض فرآیند ارمنی شدن قرار گرفتند...»^{۳۳}

خادمان کلیسای گریگوری آثار ادبی اران را محو نموده و آنها را به ارضی قدیم تبدیل نمودند. در نتیجه فرآیند گریگور شدن مردم منطقه از همین‌جا نشأت می‌گیرد...^{۳۴} به احتمال زیاد منابع ارمنی قدیم، ترک‌های محلی را که به حکومت ساسانیان تمایل نشان می‌دادند فارس نامیده‌اند.^{۳۵}

نویسندگان از دولت‌های محلی شروانشاهان، قره‌قویونلو و آق‌قویونلو به عنوان قوی‌ترین دولت‌هایی که در شکل‌گیری ملت آذربایجان نقش مهمی ایفا نموده‌اند یاد می‌کنند^{۳۶} اما درگیری بین شروانشاهان و قره‌قویونلو به اتحاد دو دولت از زاویه شمالی نگریسته و در جنگ بین قره‌یوسف قویونلو و ابراهیم اول شروانشاه، از حاکم شماخی جانبداری می‌کنند^{۳۷} و به منظور بزرگ و با اهمیت جلوه دادن دولت شروانشاهان به مرکزیت شماخی، از روابط گسترده آنها با روسیه در بخش چهارم فصل یازده به تفصیل صحبت می‌کنند. در همان حال از سقوط دولت شیعه مذهب قره‌قویونلو به دست اوزن حسن آق‌قویونلو و مرگ قره‌یوسف در هفدهم نوامبر ۱۴۲۰ در چمن‌اوجان ابراز خوشحالی می‌کنند.^{۳۸}

گرچه در کتاب تاریخ آذربایجان از دولت اوزون حسن به عنوان دولت آذربایجان یاد می‌شود، ولی از جنگ بین آق‌قویونلوها و دولت عثمانی با تأسف

هاند آذربایجان بوده است. ملت آذربایجان از ترکیب و آمیخته شدن اقوام ترکی که در این اراضی وسیع زندگی می‌کردند و طوایف دیگری که به زبان‌های ترکی صحبت می‌کردند و از سرزمین همسایه آمده و در این جا ساکن شده‌اند به وجود آمده‌اند. مثل تمام ملت‌ها در فرآیند شکل‌گیری ترک‌های آذری نیز در دوره‌های بعد اقوام مختلفی که به زبان‌های دیگری صحبت می‌کردند، به‌خصوص طوایف فارسی زبان، به ترکیب آن افزوده شده‌اند. مردم آذربایجان از دوران‌های نخستین به زبان ترکی (پرت ترک، ترکی اولیه) صحبت کرده و از هیچ ملت دیگر تبدیل نشده‌اند.

فقط یک سری عناصر فوتبیکتی زبان آذربایجان را از سایر زبان‌های ترکی متمایز می‌ساخت. در دوره گسترش مسیحیت، فرآیند شکل‌گیری ترک‌های آذری به عنوان یک ملت براساس زبان ترکی در آذربایجان تقویت شد و در زمان استیلای اعراب، یعنی اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم میلادی، به صورت ملتی که زبان، نژاد، سرزمین و ایدئولوژی واحد داشتند شکل گرفت. مردم آذربایجان از نظر زبانی با اقوامی که با زبان‌های ترکی صحبت می‌کردند و از زمان‌های قدیم در آذربایجان زندگی کرده و در اینجا ساکن شده‌اند، مرتبط می‌باشند.^{۳۹}

در جای دیگر کتاب درباره زبان ترکی آمده است:

«از قرن چهاردهم میلادی ترک‌ها در دولت ایلخانیان جایگاه مهم و در آذربایجان جایگاه اساسی داشتند. در این دوره اسناد به سه زبان عربی، فارسی و ترکی نوشته می‌شد و به هر ملتی به زبان خودش از جمله ترک‌ها به زبان ترکی (با الفبای اویغور) فرستاده می‌شد.»^{۴۰}

در همین خصوص درباره کسروی آورده‌اند:

«کسروی در کتاب آذری یا زبان قدیم آذربایجان گفته است که آذری از لهجه‌های فارسی است و آذربایجانی‌ها از فارس‌ها متمایز شده و میلر نیز به نظریه او استناد جسته و نوشته است که یک سری از واژه‌های اشعار لهجه قرون وسطای آذری با کلمات تالشی^{۴۱} شباهت دارد و مرکز گسترش آن اردبیل است. نظریه و. ق. میلر به کلی دروغ است.»

در ادامه به نقل از کسروی نوشته‌اند: «رد پای اقوام ترک در اراضی آذربایجان قبل از اغوزهای سلجوقی، وجود نداشته است. پس از سکونت اغوزهای سلجوقی، ترک‌ها از فارس‌ها متمایز شده‌اند. در دوره صفویان موقعیت سیاسی آنها تقویت شده و فارس‌ها را در معرض ترک شدن قرار داده بودند.»^{۴۲}

چنین نظری از سوی و. و. بارتولد نیز ابراز شده و به وجود آمدن ترک‌های آذربایجان را به صورت یک ملت به قرون ۱۴ و ۱۵ متعلق دانسته است. و مینورسکی و ب. و. میلر از این دیدگاه ابراز عقیده کرده‌اند. این مورخان ریشه آذربایجان را به اشتباه و دروغ کشانده‌اند و اطلاعات منابع قبل از قرون ۱۱ و ۱۲ را به هیچ وجه در نظر نگرفته‌اند با به طور سطحی با آن برخورد نموده و اقوام ترک را از دیدگاه تاریخی بررسی نکرده‌اند و مردم ترک منشأ آذربایجان شمالی را به عنوان اسلاف اقوام قفقازی زبان، ترک شده معرفی کرده‌اند.^{۴۳} محسوب

توسیع گزیده و تاریخ اران و آذربایجان را از قدیمی ترین ایام تا سال ۱۹۱۷ م مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده است

مورد دین مردم آلبان قبل از اسلام، نپرداختن به چگونگی گرایش مردم قفقاز شرقی به تشیع و عدم تحلیل علمی درباره پذیرش اسلام توسط مردم منطقه از جمله نقاط ضعف و تاریک کتاب است. در دلایل گرایش مردم قفقاز شرقی به اسلام، خستگی از جنگ‌های روم و ایران، وعده دادن سعادت و امنیت از سوی مسلمانان و مهمتر از همه آتش‌پرستی مردم منطقه مورد توجه قرار گرفته است. در توجیه نکته اخیر نوشته‌اند چون مردم منطقه اهل کتاب نبودند، اعراب فشار زیادی برای روی آوردن مردم به اسلام تحمیل کردند در غیر این صورت اگر مثل مردم قره‌باغ پیرو مذهب مسیحیت بودند، مسلمانان کاری به کار آنها نداشتند.^{۲۵}

۲۶. ر. ک به: مقاله اینجانب

درخصوص تالشان در مجله «تحقیقات تالش»، شماره ۶ و ۵.

۲۷. همان، ص ۲۲۸.

۲۸. تاریخ آذربایجان، ص ۲۲۹.

۲۹. همان، ص ۲۳۰.

۳۰. همان، ص ۱۹۹.

۳۱. همان، صص ۲۰۹-۲۱۰.

۳۲. همان، ص ۲۵۱.

۳۳. همان، ص ۲۱۷.

۳۴. همان، ص ۳۷۴ و ۳۵۹.

۳۵. همان، ص ۳۶۵-۳۶۴.

۳۶. همان، ص ۳۶۵.

۳۷. همان، ص ۳۷۴.

۳۸. همان، ص ۳۷۹.

۳۹. سکوت معنی‌دار کتاب در خصوص غزنویان برای راقم این سطور روشن نیست.

۴۰. همان، ص ۳۴۶.

۴۱. همان، ص ۳۵۵.

۴۲. همان، ص ۲۴۴.

۴۳. همان، ص ۲۴۷-۲۴۴.

۴۴. پانویشت ۳۸ در فصل ۵.

۴۵. همان، ص ۲۹۱.

۴۶. همان، ص ۲۹۰.

۴۷. همان، ص ۲۱۱.

۴۸. همان، ص ۲۳۵.

۴۹. همان، ص ۲۳۵.

۵۰. همان، ص ۲۵۱.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بنیاداف، ضیا (گردآورنده): تاریخ

آذربایجان، باکو، ۱۹۹۴، ص ۲۰-۱۹.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۲۱۶.

۴. همان، ص ۲۱۳.

۵. همان، ص ۲۵۴.

۶. همان، ص ۲۴۵.

۷. همان، ص ۲۵۲.

۸. یکی از نویسندگان حتی احتمال این

که مغ‌های مادی ترک باشند را بسیار

زیاد دانسته است.

۹. همان، ص ۲۴۰.

۱۰. همان، ص ۲۴۹.

۱۱. همان، ص ۲۶۹.

۱۲. همان، ص ۲۵۸.

۱۳. همان، ص ۲۶۹.

۱۴. پانویشت سوم در آخر فصل هفتم.

۱۵. تاریخ آذربایجان، ص ۲۵۰.

۱۶. همان، ص ۲۱۵.

۱۷. همان، ص ۲۱۶.

۱۸. همان، ص ۲۴۶.

۱۹. همان، ص ۸-۹.

۲۰. همان، ص ۲۸۰.

۲۱. همان، ص ۲۸۱.

۲۲. همان، ص ۲۹۰ و ۲۲۳ و ۲۱۱

۲۳. همان، ص ۳۳۸.

۲۴. همان، ص ۲۰۹-۲۱۰.

۲۵. همان، ص ۳۳۸.

و حسرت عمیق یاد کرده و عامل این نفاق را دولت‌های اروپایی می‌دانند که خواستار اختلاف بین ترکان بودند. در این زمینه انگشت اتهام به دلیل پیشقدم نشدن در اتحاد با دولت عثمانی، متوجه اوزون حسن می‌شود.^{۲۷} اما نقش اصلی سقوط اوزون حسن نه عثمانی، بلکه به گردن فتودال‌های کرد - که به کاروان‌های تجاری وی حمله می‌کردند - می‌افتد که پس از شکست اوزون حسن در جنگ آتوق بلی در یازدهم اگوست ۱۴۷۳ از سلطان محمد دوم، این امر تسریع پیدا کرد.^{۲۸}

با مطالعه کتاب می‌توان این نکته را متوجه شد که نویسندگان به نوعی با کسانی که احساس خویشاوندی دور دارند با اغماض و چشم‌پوشی نگاه می‌کنند.^{۲۹} در این زمینه گرچه از خرابی، ویرانی و کشتار چنگیز و تیمور سخن می‌گویند، ولی در کنار آن از عصر طلایی شرق‌شناسی در این دوره و گسترش فرهنگ، علم، هنر و ادبیات در آذربایجان صحبت بسیار می‌کنند و در توجیه این آثار مثبت از «ده نامه اوحدی مراغه‌ای، اشعار ذوالفقار شیروانی، دیوان ترکی عزالدین حسن اغلی، نزهة القلوب حمدالله مستوفی و ذیل تاریخ گزیده حمدالله قزوینی (آقا اغلی) نام می‌برند».^{۳۰}

از کارهای عام‌المنفعه تیمور در این دوره نیز صحبت می‌شود که آبادانی بیلغان و احداث کانالی از رود ارس به آن جا به عنوان یک نمونه یاد می‌شود.^{۳۱} از هجوم و تاخت و تاز خزرها به صورت گذرا صحبت می‌کنند^{۳۲} و از مقاومت‌های آنها در برابر اعراب به مدت صد سال با تجلیل بسیار قلم می‌زنند.^{۳۳} در همین مورد از هونها و سایر اتحادیه‌های ترک به دلیل این که در ارتباط با حوادث سیاسی به کمک مردم بومی آلبانیا می‌آمدند، تعریف و تمجید می‌شود.^{۳۴} در دوره سلجوقیان نیز شعرا، علماء، معماران و صنعت‌گران برجسته مورد حمایت قرار می‌گیرند و مساجد زیبا، ساختمان‌ها، بناهای تاریخی احداث و شهرها آباد می‌شود.^{۳۵}

در تحلیل تسلیم شدن وحسودان، حاکم روادی و شاهویردی، حاکم شدادی به سلجوقیان، هم‌زبان و هم‌ریشه و خلاصه ترک بودن دلیل اصلی تلقی می‌شود.^{۳۶}

عدم شفافیت لازم درخصوص مذهب مردم آذربایجان در طول تاریخ، اشارات سراسری و گذرا و تناقض‌گویی‌های متعدد نویسندگان کتاب، نشان از حساسیت‌هایی در این مورد دارد که می‌توان آن را به نوعی متاثر از تاریخ‌نگاری روسی دانست:

«اقوام ساکن در آذربایجان را یک عامل «ایدئولوژی دینی» متحد می‌کرد»^{۳۷}

«مسیحیت، وحدت نژادی مردم آذربایجان را از بین برد. بخشی از آلبانی‌ها پس از پذیرش دین مسیحیت تحت نفوذ کلیسای ارمنی و گرجی درآمدند و به تدریج زبان ترکی خود را فراموش کردند».^{۳۸}

«تابع شدن آذربایجان به خلافت عرب تمامیت ارضی آن را حفظ کرد».^{۳۹} سکوت کتاب در مورد زرتشت و کتاب اوستا، سردرگمی نویسندگان در